

تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۱۳

تاریخ پذیرش: ۹۷/۳/۳۰

فصل نامه علمی - پژوهشی عصر آدینه

سال یازدهم، شماره ۲۶، تابستان ۱۳۹۷

تحلیل جهت‌نمای «ذکر» در آرایه انگشتر، در سیره معصومان

سیدابوالقاسم حسینی (ژرفا)^۱

چکیده

پرسش اصلی مقاله حاضر، این است: آرایه «انگشتر» در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام چه نسبتی با «ذکر»، جهت‌نمای اصلی هنر و زیبایی در اندیشه اسلامی، دارد؟

فرضیه مقاله این است که جهت‌نمای اصلی هنر و زیبایی در اندیشه اسلامی، «ذکر» است؛ یعنی به کار گرفتن زینت و جمال باید با یاد دائم آخرت و تذکر مداوم این سرخط همراه باشد که دنیا جای «گذار» است نه «قرار». این مقاله عهده‌دار تثبیت و تبیین این فرضیه در به‌کارگیری آرایه انگشتر، با مراجعه به سیره قولی و فعلی معصومان است. بدین منظور، نخست همه روایات مربوط به انگشتر در منابع مهم شیعی با اولویت منابع دست‌اول، گردآوری و دسته‌بندی شده است. سپس مفاهیم مستخرج از آنها طبقه‌بندی گشته و آن‌گاه، حاصل تحلیلی این استخراج، بازتاب یافته است. آن‌چه در این مقاله می‌آید، همین بخش تحلیلی با مستندات روایی آن است؛ زیرا آوردن همه آن روایات و دسته‌بندی‌ها نیازمند حجمی بسیار گسترده‌تر و فراتر از حجم معمول مقالات علمی است. در مستندات روایی، به ذکر یک نمونه اکتفا گشته و در موارد خاص، دو یا سه روایت آورده شده است. یادآور می‌شود که این مقاله عهده‌دار بررسی سندی و رجالی این مستندات نیست.

واژگان کلیدی

انگشتر، خاتم، نقش، نگین، سیره معصومان، جهت‌نمای ذکر.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب (azharfa@gmail.com).

کلیدواژه‌های اصلی قلمرو مفهومی «انگشتر» در زبان عربی از این قرارند:

۱. خاتم: ختم به معنای مهرزدن و پایان دادن است. (راغب، ۱۴۱۲: ج ۴، ۲۴۱) مرسوم بوده که پس از نگاشتن نامه، قرارداد و یا عهدنامه، پاره‌ای گِل مهیا کرده، بر روی آن مهر می‌زدند. این تکه گِل را ختام نامیده، مهري را که بر آن می‌زدند، خاتم، و شیء مهر خورده را مختوم و مُخْتَم می‌گفتند. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۱۲، ۱۶۳) قلبی که بر آن مهر خورده، تعبیری مجازی از دلی است که از فهم و تعقل محروم شده است (زبیدی، ۱۴۱۴: ج ۱۶، ۱۸۹) و چیزی در آن وارد یا از آن خارج نمی‌شود. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۱۲، ۱۶۳) رسول خدا ﷺ را خاتم لقب دادند؛ زیرا واپسین پیامبر الهی بود. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۱۲، ۱۶۴) انگشتر را «خاتم» گفته‌اند؛ زیرا مهري که بر ختام می‌زدند، همان نگین انگشتر بود که نام یا نشان فرد بر آن نقش می‌بست. برخی اهل لغت در توصیف خاتم، داشتن نگینی از جنس غیر حلقه را شرط دانسته‌اند. (فیومی، ۱۴۱۴: ج ۱، ۱۶۳؛ طریحی، ۱۳۷۵: ج ۶، ۵۴) اما در بعضی روایات، انگشتر فاقد نگین یا دارای نگینی از جنس حلقه را نیز خاتم گفته‌اند. (ابن اثیر، ۱۳۹۴: ج ۲۸۱۹)

۲. فتح: معنای رایج فتح، انگشتری است که فاقد نگین باشد. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۴، ۲۴۰؛ زمخشری، ۱۹۷۹: ۴۶۲) برخی برای آن، مترادف «حلقه» را ذکر کرده (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۲، ۴۳۸) و بعضی آن را شبیه حلقه دانسته‌اند. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۴، ۲۴۰؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۳، ۴۰) گاه نیز میان فتح و خاتم تفاوتی در نگین دار بودن، قائل نشده‌اند. گفته‌اند که جنس فتح از نقره (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۲، ۴۳۸) یا استخوان (ابن اثیر، ۱۳۹۴: ج ۴۲۴۱) بوده است. فتح ویژه بانوان بوده و زنان عرب در هرده انگشت خود، این نوع حلقه یا انگشتر را می‌پوشیده‌اند. (زمخشری، ۱۹۷۹: ۴۶۲) گاه در این معنای شایع فتح تردید شده و گفته‌اند که انگشتر بزرگی بوده و چه بسا در انگشتان پا قرار می‌گرفته است. (ابن اثیر، ۱۳۹۴: ج ۳، ۴۰۸)

۳. حلقه: این واژه برهرشیء دایره‌وار اطلاق شده است. (ازدی، ج ۱، ۳۳۹) انگشتری است فاقد نگین (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۱۰، ۶۲) که برخی جنس آن را نقره دانسته‌اند. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۳، ۴۹؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴: ج ۲، ۳۵۵)

۴. نقش: نزد مردم عرب صدر اسلام، این واژه به معنای گندن تصویر روی سطح بوده

است. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۵، ۴۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۵، ۲۳۹) به حکاکی روی انگشتر، نقش می‌گفته‌اند و این حرفه را نقاشی و عامل آن را نقاش می‌خوانده‌اند. (همان) نقش روی انگشتر، معمولاً نوشته‌ای شامل نام صاحب آن (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۳، ۹۶) یا ذکر دینی (شعیری، ۱۳۴) و یا حروفی رمزگونه (نوری، ۱۴۰۸: ج ۳، ۲۹۸) بوده است. گاه نقش انگشتر اولیای دین، تصویر یک گل، هلال ماه (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۳، ۹۳)، تخت (نوری، ۱۴۰۸: ج ۸، ۳۰۴) و حیوان (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۵، ۳۷۳) بوده است.

۵. فَصّ: این واژه به معنای اصل هر چیز (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴: ج ۸، ۹۴) و در کنار «خاتم» به معنای چیزی است که بر آن سوار می‌شود. (فیومی، ۱۴۱۴: ج ۲، ۴۷۴) در فرهنگ اسلامی، انگشتر، نماد و رمزبزرگی یا ولایت و قدرت تکوینی است. کارکردهای انگشتر سلیمان نبی (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۴، ۹۸)، دست به دست شدن انگشتر رسول خدا ﷺ میان اهل بیت علیهم‌السلام و خلفای راشدین (ابن اثیر، ۱۳۹۴: ج ۲۶۶۵) و هم چنین به ارث رسیدن انگشتر از پدر به پسر بزرگ‌تر، نمودهایی از این نماد است. در کنار ارزش معنوی انگشتر، گاهی از آن به عنوان یکی از مظاهر دنیا سخن رفته است. (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۴۳، ۴۷)

در صدر اسلام، از سنگ‌ها و فلزهای گوناگون برای ساخت انگشتر یا نگین استفاده می‌کرده‌اند. در گزارش‌های روایی، گاه از سنگ‌های فاقد ارزش مادی هم چون سنگ سفید (طوسی، ۱۴۰۷: ج ۶، ۳۷) یا دارای ارزش معنوی هم چون سنگ چاه زمزم (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۴، ۱۷۷) سخن به میان آمده است.

کارکرد انگشتر در تشخیص جامعه مؤمنان

به دست کردن انگشتر، برای مؤمنان سنت شمرده شده است. سنت در این جا بدان معناست که جامعه ایمانی باید صورت و ظاهر خود را با سبک و شیوه خاص خویش زیبا سازد تا بیانگر شخصیت ویژه آن باشد. این زیباسازی در نوع لباس پوشیدن، آرایش و... نمود می‌یابد. جالب است که در زبان عربی و روایات، برای استفاده از انگشتر و برخی دیگر از آرایه‌ها، همان تعبیری به کار رفته که برای جامه در بر کردن، به کار می‌رود، یعنی «لبس» و پوشیدن یا «در بر کردن». از این جا می‌توان دریافت که انگشتر به دست کردن، مانند لباس پوشیدن، نوعی تشخیص به فرد و جامعه مؤمنان می‌بخشد و افزون بر جنبه

تزیین و زیبایی، کارکردی «پوششی» نیز دارد. امام صادق علیه السلام فرمود:

به دست کردن انگشتر، از سنت است. (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۳، ۸۱)

همین کارکرد سنت محور، سبب می شود که در برکردن انگشتر، از نشانه‌ها و صفات بارز مؤمنان دانسته شود. در این کارکرد، جامعه مؤمنان با بروز و ظهور نشانه‌هایی، میان خود نوعی همبستگی و پیوستگی برقرار می‌سازند. امام عسکری علیه السلام فرمود:

مؤمن پنج نشانه دارد: شبانه روز پنجاه رکعت نماز گزاردن، خواندن زیارت اربعین، به دست راست کردن انگشتر، پیشانی بر خاک نهادن، آشکارا گفتن بسم الله الرحمن الرحیم [در همه نمازها]. (طوسی، ۱۴۰۷: ج ۶، ۵۲)

شایسته یادآوری است که لزوم ندارد این نمودهای سنت، از ابداعات جامعه مؤمنان باشند. انگشترپیش از اسلام نیز در برخی جوامع رواج داشته و مسلمانان آن را همانند بسیاری از مشترکات فرهنگی، میان خود سنت ساخته‌اند؛ اما در نحوه به کارگیری آن ابداعاتی داشته‌اند. در بسیاری از انواع و نمودها و آثار زینتی و هنری نیز وضع بر همین منوال بوده است. (نک: رهنورد، ۱۳۸۰: ۷۹-۸۸)

جهت‌نمای «ذکر»

جهت‌نمای اصلی قرآن و روایات در زیبایی‌شناسی آن است که پرداختن به زیبایی، اشتغالی برای بازداشته شدن از آخرت نگردد. آرایه‌ای که آدمی را به گونه‌ای مشغول دنیا سازد که او را از آخرت بازدارد، «لهو» شمرده می‌شود (طبرسی، ج ۱۰، ۸۱۲) و بهره‌وری از آن سبب می‌گردد که انسان در بازی دنیا ببازد و این همان درون‌مایه مفهوم «لعب» است. (رشیدرضا، ۱۳۶۷: ج ۷، ۶۳ و ۳۶۷) بدین روی، کلید تمایز آرایه‌ها و هنرهای شایسته و بایسته از ناشایست و نابایست، پرهیز از لهو و لعب بودن آن است. این تأکید تا جایی است که برخی از تعابیر کلیدی قرآن کریم در حوزه زیبایی و هنر، با همین رویکرد به کار رفته و در روایات، شایسته یا ناشایست بودن انواعی از هنرهم چون موسیقی، با همین مناط تقریر گشته است. (نک: مطهری، ۱۳۷۷: ج ۵، ۱۲۲-۱۲۵)

براین اساس، بعضی از گونه‌های انگشتر از آن جهت ناشایست شمرده شده‌اند که مایه دل‌بستگی و اشتغال جدی به دنیا شمرده می‌شوند و آدمی را از ذکر آخرت که هدف و منزل اصلی اوست، باز می‌دارند. برای نمونه، انگشتر طلا زینت آخرت شمرده شده؛ اما در

این دنیا نهی گشته است. امام باقر علیه السلام فرموده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمود:

هرچه را برای خود دوست می دارم، برای تونیز دوست می دارم و از هرچه برای خود بیزارم، برای تونیز بیزارم. پس انگشتر طلا به دست مکن؛ زیرا آن زینت تودر آخرت است. (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ج ۱، ۲۵۳)

این تعبیر نشان می دهد که پوشیدن انگشتر طلا به خودی خود، ناپسند نیست؛ اما در دنیا، مذموم است؛ زیرا موجب بازداشته شدن از یاد آخرت است. این تقریر در بسیاری از انواع زیبایی و هنرنیز قابل صدق و تعمیم است. طلا در منزلگاه حقیقی انسان یعنی آخرت، مایه زینت اوست؛ اما در دنیا سبب دل بستگی و پابستگی او می شود و رهایی اش از این زندان (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۲، ۶۳۰) را دشوار می سازد. شاید به همین سبب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی بسیار کوتاه به بهره وری از آن پرداخت و با شتاب آن را کنار نهاد تا در عمل به جویندگان رستگاری بیاموزد که بهره گیری از این گونه موهبت ها به خودی خود، شایسته و رواست؛ اما از آن جا که نوع انسان ها فریفته برخی زیورها می شوند و از یاد آخرت غافل می مانند، باید از آن پرهیز کرد. امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در دست چپ خود، انگشتر طلا نمود و به میان مردم رفت. همگان به او خیره شدند. دست راستش را روی انگشت کوچک دست چپش نهاد تا هنگامی که به خانه بازگشت و آن را دور افکند و از آن پس، آن را به دست نکرد. (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۳، ۱۰۰)

نکته قابل توجه این است که همین مقدار اندک بهره وری از انگشتر طلا نیز در دست چپ تحقق یافته و خواهیم گفت که یکی از جلوه گاه های «ذکر» سمت راست پیکر آدمی است.

جهت نمای «ذکر» در ساختار انگشتر معصومان

گفته شد که کارکرد زینت انگشتر مانند همه انواع هنر و زیبایی، در قلمرو «ذکر» تقریر و تعریف می شود. بدین سان، رنگ و شکل و جنس این زینت در سیره معصومان کاملاً در خدمت این ذکر است. ذکر، جریان مستمریاد خداوند و آخرت در مقابل سیطره دنیاخواهی و اغوای ابلیس و شیاطین است. پس عجب نیست که جلوه های ذکر و تذکر به تناسب شخصیت، حال، زمانه و اقتضائات هر دوره متفاوت باشد. این از نکات

طریف و ظریف سیره معصومان است که هم جنس و هم نقش انگشتر آنان تنوع و تفاوت دارد و گاهی نیز یکی است. انگشتر اصلی رسول خدا ﷺ که میراث او برای امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان وی بوده، میان همه آنان مشترک بوده است. نیز برخی از اهل بیت علیهم السلام، به اقتضای زمان و حال و کارکرد، از جنس و نقش متفاوت، بهره برده‌اند. این در حالی است که اگر همه اهل بیت علیهم السلام، یک جنس و شکل و نقش و حتی یک انگشتر واحد داشتند، جای ایراد و شگفتی نبود. بدیهی است که تنوع و تفاوت و تمایز، خود، از اصول و مبانی زیبایی است.

رسول خدا ﷺ دارای چند انگشتر بوده و رنگ نگین انگشتر اصلی وی، سیاه بوده است. از نظرگاه حکیمان، سیاه، رنگی است که نشانه غایت قرب و رنگ نور ذات الهی است. (لاهیجی، ۱۳۷۸: ۲۶) عبدالله بن سنان گفته است:

از انگشتر رسول خدا یاد کردیم. [امام صادق] فرمود: «آیا دوست داری آن را نشانت دهم؟» گفتم: «آری.» امام کیسه‌ای سر به مهر را خواست و آن را گشود و چیزهای درونش را روی یک تکه پنبه قرار داد. دیدیم که یک حلقه انگشتر با نگینی سیاه رنگ است که در دو سطر بر آن نوشته شده است: محمد رسول الله. سپس امام فرمود: «نگین رسول خدا سیاه رنگ است.» (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۳، ۹۴)

در گزارشی دیگر درباره یکی دیگر از انگشترهای رسول خدا ﷺ آمده که نگین نداشته و از جنس نقره بوده است. به نظر می‌رسد استفاده از انگشتر بدون نگین، تأکیدی بر جنبه زیوری خود انگشتر، صرف نظر از هرگونه نقش و نگار است. نقش نگین یا خود نگین، تمایزی خاص به یک انگشتر می‌بخشد؛ اما هنگامی که انگشتر فقط به صورت یک حلقه باشد و نگین نداشته باشد، همان سادگی برای خودش زیبایی بکرو خالصی دارد که می‌تواند مؤمنان را به نفس زیبایی، بدون آرایه و پیرایه دیگر، منصرف سازد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«انگشتر رسول خدا از نقره بود.» راوی گوید: به او گفتم: «آیا نگین داشت؟» فرمود: «نه.» (همان: ج ۱۳، ۸۱)

رابطه میان عناصر طبیعی و عناصر جمالی، از اصول زیبایی شناسی است. از مجموعه ملاحظات زیبایی شناسانه به دست می‌آید که هرگاه انسان به طبیعت و عناصر دست نخورده و بکر آن روی کند، تجلیات حضرت حق تعالی را بی واسطه تر در می‌یابد و

این همان بن‌مایه «ذکر» است. از این رو، قرآن کریم در موارد فراوان، انسان را به تأمل در جلوه‌های زیبای طبیعی فراخوانده و آن را دست‌مایه ایمان واقعی شمرده است. (سید قطب، ۱۴۲۵: ج ۲، ۱۱۶۰) در روایات آمده که رسول خدا ﷺ نگین انگشتر خود را معمولاً از عقیق می‌ساخته است. علاوه بر فوایدی که برای سنگ عقیق بر شمرده‌اند (نک: Rocks and minerals, 1965: Herbert S.Zim)، این سنت پیامبر ﷺ ریشه در همین رابطه میان عناصر طبیعی و عناصر جمالی دارد. زیبایی و ابهت کوه، هنگامی که تراش و صیقل می‌خورد، برانزده دست انسان مؤمنی می‌شود که از رهگذر رنج و سختی و تکاپوی مستمر، روی به سوی «شدن» (صیوررت) و کمال و پیوستگی به دریای عظمت الهی دارد. قرآن می‌فرماید:

ای انسان! حَقّاً که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاش هستی و او را ملاقات خواهی کرد. (انشقاق: ۶)

عقیق، کوهی در یمن است که نگین ساختن از سنگ آن، دارای پاداش بسیار شمرده شده و این خالی از آن اشارت نیست که انسان مؤمن، مایه زیبایی خود را از شکوه و جلال همین طبیعت برمی‌گیرد. در روایت آمده که جبرئیل بر رسول خدا ﷺ فرود آمد و گفت:

ای محمد! خداوندم به تو سلام می‌دهد و می‌فرماید: «انگشترت را در دست راست بکن و نگین آن را عقیق قرار بده! به پسرعمویت نیز بگو که انگشترش را در دست راستش نماید و نگینش را عقیق قرار دهد.» علی گفت: «ای رسول خدا! عقیق چیست؟» فرمود: «عقیق، کوهی است در یمن.» (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۴۲، ۶۱)

حال اگر همین مؤمن در موقعیتی قرار گیرد که پیروزی‌ها و بخت‌یاری‌ها و کامیابی‌ها به سوی او روی نماید، جهت‌نمای «ذکر» اقتضا می‌کند تا رنگ و نشان و نقشی برگزیند که شیفته آن موقعیت پیروزمندانه نگردد. رنگ آسمانی سنگ فیروزه به یادش می‌آورد که فقط به ضرورت بر روی انسان دیگر سلاح کشیده و خون او را ریخته یا از خون خود گذشته است. این‌جا «سرخ» و سرخی به کار نمی‌آید. این‌جا آرامش و صلح «آبی» کارساز است تا به او یادآوری نماید که جهان برای صلح و سلام آفریده شده و جنگ و جهاد، تنها در هنگام ضرورت، روا و صواب است. نیز نقشی که بر این آبی فیروزه‌ای تصویر می‌شود، باید یادآور اقتدار و مالکیت و حکمرانی بی‌قید و شرط حضرت حق تعالی

باشد؛ مبادا این پیروزی‌های دنیایی، انسان را از آن پیروز مطلق غافل گرداند. بدین سان، حتی نام چنین نگینی، از ظفر و پیروزی و فیروزی، اشتقاق می‌یابد تا این کارکرد و موقعیت را یادآوری کند. امام کاظم علیه السلام فرمود:

نگریستن به انگشتر فیروزه که نقش آن «الله الملک» باشد، پاداش نیک دارد. این انگشتر از بهشت است و آن را جبرئیل به رسول خدا هدیه نمود و او نیز به امیرالمؤمنین بخشید. نام آن به عربی «ظفر» است. (دیلمی، ۱۴۰۸: ۳۹۳)

«ذکر» هم در نظرگاه بیرونی و هم در نظرگاه درونی، باید انعکاس یابد. مؤمن هم در قلب خود به منشأ این جمال بی‌نهایت، روی تضرع دارد و هم با مقلوب کردن و وارونه نمودنش و خیره شدن در آن، به خود تذکر می‌دهد که باید مرتباً پشت و روشد؛ باید انقلاب حال یافت؛ باید دگرگونی‌های مسیر کمال را پذیرفت تا شایسته نظر الهی گشت. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

رسول خدا انگشتری از نقره با نگین نقره داشت که آن را به طرف کف دست برمی‌گرداند و به آن بسیار می‌نگریست و نقش آن چنین بود: محمد رسول الله. (ابن اشعث، ۱۸۶)

نگین انگشتر رسول خدا صلی الله علیه و آله، به شکل دایره بوده است. فرم دایره را می‌توان از زاویه دید «جاودانگی» مورد بررسی قرار داد. انسان، با پدید آوردن بعضی از فرم‌ها، به مفهوم جاودانگی شکل می‌بخشد. (بارت، ۱۳۷۵: ۵۸) او برای ساختن نمونه‌های ازلی، شکلی را برمی‌گزیند که بتواند جاودانگی را در آن تصور کند. (یونگ، ۱۳۷۸: ۳۸۶) یکی از شکل‌های نمایانگر جاودانگی، دایره است. دایره از آن رو که فاقد آغاز و پایان و فراز و فرود است، نوعی کمال و تمامیت را القا می‌کند. (کوپر، ۱۳۷۹: ۱۴۰) به نظر می‌رسد که دایره وار بودن نگین نیز یادآور قدسیتی است که در خداوند، آن تنها جاودانه جهان، برای انسان مسلمان معنا می‌یابد. با این رویکرد، حتی شکل مدور نگین نیز با همان جهت‌نمای «ذکر» قابل توجیه می‌شود. در روایت آمده که نگین باید دایره‌گون باشد و نگین رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود. (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۳، ۸۲)

از امام صادق علیه السلام نقل شده که نقش انگشتر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین بود: «الله الملک: خدا حکمران است». (حمیری، ۱۴۱۳: ۶۴) این نقش می‌تواند یادآور مستمر این حقیقت باشد که تنها حکمران حقیقی جهان، خداست. توجه به این حقیقت، ذکر دائم

عبودیت را در انسان برمی‌انگیزد و او را به فناپذیری مُلک و شوکت دنیا، به صورت پیوسته رهنمون می‌شود.

نیز امام صادق علیه السلام فرمود:

انگشتی که امیرالمؤمنین صدقه داد، حلقه‌اش از نقره به وزن چهار مثقال و نگینش پنج مثقال و از یاقوت سرخ، و بهایش از خراج شام بود. (بحرانی، ۱۴۰۳: ج ۲، ۳۲۶)

یاقوت سرخ، نمادی از عرش خدای رحمان و یادآور قدرت و شوکتی فرادنیایی است. نگرستن به چنین نمادی، همواره آدمی را از دل‌بستگی به شوکت‌های دنیایی دور و به ذکر شوکت حقیقی، مقرب می‌سازد. روایت شده که عرش، از یاقوت سرخ است و عرش در فرهنگ و نگاه اسلامی، نماد آن شوکت فرادنیایی است. (تمیمی، ۱۴۱۸: ۴۱۴)

امام صادق علیه السلام از پدرش، از جدش، از علی بن ابی طالب علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است:

ای علی! تو را سفارشی می‌کنم. آن را به خاطر بسپار؛ که تا هرگاه سفارشم را به خاطر بسپاری، با خیر همراه خواهی بود. ای علی! ... انگشترت را به دست راست کن؛ که این مایه برتری برای مقربان از جانب خداست! علی گفت: ای رسول خدا! چه انگشتی به دست کنم؟ فرمود: عقیق سرخ؛ زیرا نخستین کوهی است که به خداوندی خدا و نبوت من و وصایت تو و امامت فرزندان و بهشتی بودن شیعیان و دوزخی بودن دشمنان اقرار نمود. (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ج ۴، ۳۷۴)

سفارش به بهره گرفتن از عقیق در نگین انگشتر، به اقرار آن کوه به الوهیت و نبوت و وصایت و امامت بازگشته است. این جا نیز همان جهت‌نمای ذکر، جلوه دارد. سنگی که روز نخست به این اصول گوهرین گواهی داده، تا ابد این شایستگی را دارد که مؤمنان از نگرستن به آن، این اقرار و ایمان را تداعی کنند. هم چنین انرژی‌های برآمده از آن باور، ناخودآگاه جسم و جان مؤمنان آراسته به این زینت را احاطه می‌کند. این جاست که زیبایی و ایمان در هم تنیده می‌شوند.

از امام حسین علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وی فرمود:

پسر عزیزم! انگشتر یاقوت و عقیق به دست کن؛ زیرا خجسته و مبارک است و هرگاه انسان به آن بنگرد و صورت خود را در آن ببیند، نورش افزوده گردد. نماز با این انگشتر، هم‌ارزش با هفتاد نماز است. (نوری، ۱۴۰۸: ج ۳، ۲۹۷)

در این سخن، حکمت پوشیدن این نگین به تصریح آمده است: برکت و افزایش نور. مشاهده چهره خود در این نگین، کنایه از این می‌تواند باشد که انسان خویشتن خویش را در آینه تجلیات حضرت حق بنگرد و با هر شهود، پرده‌ای را کنار بزند. کنار رفتن هر پرده، سایه و حجابی را از پیش چشم برمی‌دارد و همین، می‌تواند معنای افزودن نور باشد. ربیعة الرأی گفته است:

در دست امام سجاد نگین عقیق دیدم. گفتم: «این نگین چیست؟» فرمود: «عقیق رومی است. رسول خدا فرموده است: هر که انگشتر عقیق به دست کند، نیازهایش برآورده گردد.» (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۶، ۴۷۰)

بسیاری از اشارات از این‌گونه که در روایات ما خواه در باب انگشتر و زینت‌ها و خواه در ابواب آیین‌ها و مناسک و جز آنها آمده، باید از دریچه حکمی نگریسته شود. برآورده شدن نیازها، قطعاً تنها با پوشیدن یک انگشتر، تحقق نمی‌پذیرد. اگر این‌گونه بود، هر کس می‌توانست به جای برنامه‌ریزی و تلاش، یک انگشتر عقیق به دست نماید! برای فهم این‌گونه سخنان باید در فضای صدور آنها قرار گرفت. سخن را چه کسی گفته و مخاطبش چه کسی بوده است؟ هم‌چنین پیشوای گوینده این سخن، بسیار سخنان و توصیه‌های دیگر نیز دارد که این را باید در کنار آنها فهم کرد. هنگامی که به مجموعه این سفارش‌ها با هم نظر کنیم، درمی‌یابیم که این نیز جزئی از آن مجموعه شامل و فراگیر توصیه‌های اخلاقی و عبادی و رفتاری است. انسان مؤمنی که مراقب سخن و رفتار خود باشد و به همه آن توصیه‌ها عمل کند، در یک جزء این مجموعه، جنبه‌های پوششی را رعایت می‌نماید. پوشیدن برخی جامه‌ها یا نگین‌ها یا بهره گرفتن از بعضی رنگ‌ها و... درون آن مجموعه کلی، معنا می‌یابد. برآورده شدن نیازها یعنی تحقق یافتن اهدافی که برای سلوک انسان مؤمن، در نظر گرفته شده و با رعایت مجموعه این توصیه‌ها و آموزه‌ها، دسترسی به آن میسر می‌شود.

از همین روست که هدیه امام معصوم به مبارزی شجاع که اسوه مجاهدت و کوشش بوده و همواره در راه مبارزه با ستمگران گام می‌نهاد، همین نگین عقیق بوده است. دعبل خزاعی، شاعر نام‌آور شیعه که از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام بود (ابن شهر آشوب، ۱۵۱) در قصیده تائیه، از ستم‌های رفته بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، سخن گفت و آن را نخستین بار برای امام رضا علیه السلام خواند. (امینی، ۱۳۹۱: ج ۲، ۵۰۳-۵۱۷) علی

بن علی، برادرزاده دعبل، گفته است:

به سوی قم رفتیم، پس از آن که سرورم امام رضا به عموم دعبل، پیراهن خزسبزو انگشتری با نگین عقیق، خلعت بخشید و درهم های رضوی به او هدیه داد. (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۴۹، ۲۳۸)

سمت راست، جلوه‌گاه ذکر و تذکر

امام صادق علیه السلام فرمود:

پیامبرانگشترش را به دست راستش می‌کرد. (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۳، ۸۴)

ابن ابی عمیر گفته است:

به امام کاظم گفتم: «به من بفرما که چرا امیرالمؤمنین انگشترش را به دست راست می‌کرد.» فرمود: «وی انگشتر در دست راست می‌نهاد؛ زیرا پس از رسول خدا، امام اصحاب یمین است و خداوند اصحاب یمین را ستوده و اصحاب شمال را نکوهش نموده است. رسول خدا انگشتر در دست راست می‌نهاد و این نشانه شیعیان ماست که با آن و نیز این نشانه‌ها شناخته می‌شوند: نماز را در هنگام خود خواندن، زکات پرداختن، همیاری با برادران، امر به معروف و نهی از منکر.» (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۴۲، ۶۹)

امام صادق علیه السلام به نقل از پدرانش تا علی بن ابی طالب علیه السلام، فرموده است:

رسول خدا انگشتر را به دست راستش می‌کرد؛ زیرا دست چپ برای طهارت گرفتن است و نقش انگشترش مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ بود [که نام خدا داشت و باید حرمت آن پاس داشته می‌شد]. (ابن اشعث، ۱۸۶)

امام حسین علیه السلام فرموده است:

رسول خدا به من فرمود: «پسردلبندم!... انگشتر را به دست راست کن؛ که این از سنت من و پیامبران است و هر که از سنت من دوری کند، از من نیست. و در دست چپ انگشتر مپوش!» (نوری، ۱۴۰۸: ج ۳، ۲۹۰)

اینها چند نمونه از روایاتی است که پوشیدن انگشتر در دست راست را سنت دانسته‌اند. این سنت را از دو زاویه می‌توان تحلیل کرد؛ یکی از جنبه آشکار و ظاهری آن که دارای دو حکمت است و در همین روایات به آن اشاره شد: ستایش اصحاب یمین؛ اختصاص دست چپ به طهارت گرفتن. اما از جنبه استعلایی (یافتن حکمت‌های

فرا دست) نیز می‌توان به این موضوع نگریست. در همین جنبه استعلایی نیز می‌توان حکمت‌های گوناگون را جست‌وجو کرد. به فراخور این مقاله که جهت‌نمای ذکر را بررسی می‌کند، از یک جنبه یاد می‌کنیم. جهت راست، یادآور انسان به عهدی است که از دیرباز با خدای خود بسته است تا به سوی خیر و نیکی بگراید و از شرو زشتی پرهیز کند. در روایت آمده است:

اصحاب یمین را یمین (دست راستی) گفته‌اند؛ زیرا هنگام اخذ میثاق در سمت راست عرش قرار داشته‌اند. (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۲۵، ۵۳)

انسان در همه ساحات زندگی، باید آن عهدی را که با خدا بسته، در ذهن و جان خود زنده نگاه دارد. اهمیت سمت راست از این جهت است که مکان بستن آن عهد را به یاد ما می‌آورد و هرچند ناخودآگاه، همان حال را برایمان تداعی می‌کند. این یادآوری، خود، تذکاری است تا بدانیم باید روی به کدام سوی داشته باشیم.

با این حال، در این جا نیز همانند دیگر قواعد و اصول، ممکن است به دلیلی خاص، خروج از اصل و قاعده، صورت گیرد. در برخی از روایات، پوشیدن انگشتر در دست چپ، توصیه شده است. موارد خروج از اصل، در حقیقت، بیانگر نوعی ضرورت هستند و با خود اصل، متعارض نمی‌شوند. مثلاً پوشیدن انگشتر در دست چپ، می‌تواند نشانه عدول از حالت طبیعی باشد و انسان را به این حقیقت متذکر گرداند که باید برای روی نمودن به حالت طبیعی تلاش کند. برای نمونه، حضور امام ظاهر در میان انسان‌ها، حالتی طبیعی و مطلوب و لازم است. هنگامی که امام ظاهر، پشت پرده غیبت، رخ نهان گرداند، حالتی غیرطبیعی رخ می‌دهد و مؤمنان باید همواره خود را برای بازگشت به حال طبیعی مهیا نگاه دارند. امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ به شیعیانش فرمود:

«ما تا وقتی در میان شما بودیم، دستورتان دادیم که انگشتر به دست راست کنید. اکنون دستورتان می‌دهیم که به دست چپ کنید، به این نشانه که از شما پنهان می‌شویم تا خداوند امر ما و شما را ظاهر گرداند. این روشن‌ترین دلیل بر شما برای ولایت ما اهل بیت است.» پس نزد وی، انگشترهای خود را از دست راست‌شان درآوردند و به دست چپ کردند. آن‌گاه، به آنان فرمود: «این را برای شیعیان ما بازگوید!» (حرعاملی، ۱۴۱۴: ج ۵، ۸۱)

البته موارد پوشیدن انگشتر به دست چپ، اختصاص به همین مورد ندارد. مثلاً

یحیی بن ابوالعلاء گفته است:

از امام صادق درباره پوشیدن انگشتر در دست راست پرسیدم و گفتم: «دیده‌ام که بنی‌هاشم انگشتر در دست راست می‌کنند.» فرمود: «پدرم که برترین و فقیه‌ترین ایشان بود، انگشتر در دست چپ می‌کرد.» (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۳، ۸۳)

نیز امام صادق علیه السلام فرمود:

علی و حسن و حسین علیهم السلام انگشتر در دست چپ‌شان می‌کردند. (حرعاملی، ۱۴۱۴: ج ۵، ۸۰)

این‌گونه موارد را می‌توان مثال‌های همان خروج از اصل و ناظر به مواقع خاص و تذکر دادن به اموری ویژه و غیرطبیعی، شمرد.

جهت‌نمای «ذکر» در نقش نگین انگشتر معصومان

آن‌چه درباره جهت‌نمای ذکر در ساختار و شکل و جنس انگشتر پیشوایان گفتیم، با تأکید بیشتر در نقش‌های نگین ایشان نیز دیده می‌شود. این تأکید بیشتر از این روست که در این جا، کلمات بار معنایی مؤکد دارند و مقصود خود را روشن‌تر بیان می‌دارند. بدون استثنا، آن‌چه در این نقش‌ها برجستگی دارد، از این قرار است که همگی در تبیین همان «ذکر» دائم است:

- الوهیت خداوند و صفات وی (هم چون: لا اله الا الله؛ العزة لله)؛

- رابطه عبودیت بنده با خدا (هم چون: محمد رسول الله؛ حسبی الله)؛

- ترسیم طریق وصول و تقرب به خداوند (هم چون: استغفر الله؛ علمت فاعمل)؛

- ستایش بندگان خوب خدا و نکوهش زشت‌سیرتان (هم چون: خَزِي وَ شَقِي قَاتِلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِي).

حتی در یک نمونه از این نقش‌ها، برخلاف نقش خاتم حاکمان و دنیاداران، نشانی از تبختر و تکبر و نازیدن به مقام و شوکت دنیایی، یافت نمی‌شود. اکنون به صورت جداگانه، با استناد به گزارش‌های روایی، از نقش‌های نگین پیشوایان معصوم یاد می‌شود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله

حسین بن خالد گفته است:

به امام رضا گفتم: «این حدیث برای ما روایت شده که ... نقش انگشتر رسول خدا این بود: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ». فرمود: «راست گفته‌اند... بعد فرمود: «آیا می‌دانی نقش انگشتر آدم چه بود؟» گفتم: «نه». فرمود: «این بود: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. نقش انگشتر رسول خدا این بود: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. نقش انگشتر امیرالمؤمنین این بود: اللَّهُ الْمَلِكُ. نقش انگشتر حسن این بود: الْعِزَّةُ لِلَّهِ. نقش انگشتر حسین چنین بود: إِنَّ اللَّهَ بِالْعِزِّ أَمْرُهُ (خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند). نقش انگشتر علی بن حسین مانند پدرش بود. نقش انگشتر ابوجعفر بزرگ [امام باقر] نیز همان نقش انگشتر حسین بود. نقش انگشتر جعفر (امام صادق) این بود: اللَّهُ وَلِيُّيَّ وَعِصْمَتِي مِنْ خَلْقِيهِ (خداوند سرپرست من است و مرا از آفریدگانش حفظ می‌کند). نقش انگشتر امام کاظم این بود: حَسْبِيَ اللَّهُ» (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۳، ۹۶).

حاکم بودن خواست خدا بر همه هستی که درون مایه «ذکر» است، در یک گزارش روایی، به شیوه‌ای بدیع بیان شده است. رسول خدا ﷺ به علی عَلِيٌّ یک انگشتر داد و فرمود:

ای علی! این انگشتر را به نقش گریده تا بر آن نقش کند: «مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ». امیرالمؤمنین آن را گرفت و به نقش گرسپرد و به وی فرمود: «بر آن نقش کن: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ». اما دست او به خطا رفت و بر آن چنین نقش کرد: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. امیرالمؤمنین بیامد و فرمود: «انگشتر چه شد؟» گفت: «این است.» امیرالمؤمنین آن را گرفت و به نقش آن نظر نمود و فرمود: «تورا چنین فرمان نداده بودم.» گفت: «راست می‌گویی. اما دستم به خطا رفت.» امیرالمؤمنین آن را نزد رسول خدا آورد و گفت: «ای رسول خدا! نقش گران را که فرمان دادی، نقش نکرده و می‌گویند که دستش به خطا رفته است.» رسول خدا آن را گرفت و به آن نگریست و فرمود: «ای علی! من هم محمد بن عبدالله هستم و هم محمد رسول الله.» سپس آن را به انگشت نمود. صبح گاهان رسول خدا به انگشتر خود نگریست و دید که زیر آن چنین نقش بسته شده است: (عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ). از این رویداد در شگفت شد. جبرئیل بیامد و رسول خدا ماجرا را به او بازگفت. جبرئیل گفت: «ای محمد! تو آن چه را خواستی، نوشتی و ما آن چه را خواستیم، نوشتیم.» (طوسی، ۱۴۱۴: ۷۰۵)

این گزارش با قدری تغییر به گونه‌ای دیگر نیز روایت شده است. هنگامی که خبر رسالت پیامبر ﷺ به نجاشی، پادشاه حبشه، رسید، وی به یارانش گفت:

من این مرد را با هدایایی که به سویش می‌فرستم، می‌آزمایم. سپس هدایایی آماده

ساخت که در میانش نگین های یاقوت و عقیق بود. وقتی هدایا به رسول خدا رسید، آنها را میان یارانش تقسیم نمود و برای خود فقط یک نگین عقیق سرخ برگرفت. آن را به علی سپرد و به او فرمود: «نزد نقش گربرو و به او دستور بده که این یک سطر را که دوست می دارم، بر آن نقش کند: لا إله إلا الله». امیرالمؤمنین رفت و آن نگین را به نقش گرسپرد و به او فرمود: «بر آن، چیزی را بنویس که رسول خدا دوست می دارد: لا إله إلا الله؛ و نیز چیزی را که من دوست می دارم: محمد رسول الله. اینها را در دو سطر بنویس!» هنگامی که علی نگین را نزد رسول خدا آورد، پیامبر سه سطر بر آن دید. به علی فرمود: «من تو را دستور دادم که بر آن تنها یک سطر بنویسی و تو بر آن سه سطر نوشته ای!» علی گفت: «به حق تو سوگند، ای رسول خدا! من به او فقط دو سطر را دستور دادم؛ یکی آن که تومی پسندی و یکی آن که خودم می پسندم: محمد رسول الله.» در این حال، جبرئیل فرود آمد و گفت: «ای محمد! خداوندگار عزت، به تو سلام می دهد و می فرماید: توبه آن چه دوست داشتی، فرمان دادی. علی نیز به آن چه دوست داشت، فرمان داد. من هم آن چه را دوست می دارم، نوشتم: علی ولی الله» (بحرانی، ۱۴۱۳: ج ۱، ۴۲۴).

امیرالمؤمنین علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرموده است:

نقش انگشتر پدرم این بود: الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعاً ... نیز نقش انگشتر امیرالمؤمنین این بود: الْمَلِكُ لِلَّهِ. (طوسی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۳۲)

ابواسحق شیبانی گفته است:

نقش انگشتر علی بن ابی طالب را در هنگام توافق صلح با شامیان دیدم که چنین بود: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. (نوری، ۱۴۰۸: ج ۳، ۳۲۳)

نیز روایت شده که نگین انگشتر نماز علی از عقیق و نقش آن چنین بود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُدَّةٌ لِلْقَائِمِ (معبودی جز الله نیست و من آماده ملاقات با او هستم). نگین فیروزه اش را هنگام نبرد به دست می کرد که بر آن چنین نقش بسته بود: نَصْرُ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ. بر نگین یاقوتش که برای هنگام قضاوت به دست می نمود، این نقش قرار داشت: اللَّهُ الْمَلِكُ وَعَلِيٌّ عَبْدُهُ (خدا حکمران است و علی بنده اوست). نگین انگشتر ختم کردن نامه هایش از آهن چینی بود که این نقش را داشت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. (ابن بطریق، ۱۴۰۷: ۳۰)

در این گزارش، مناسبت نقش ها با کارکردها بسیار درخور تأمل است. در نماز، دلش

برای ملاقات با حضرت محبوب پرمی کشد. در نبرد، به یاد دارد که پیروزی فقط از اوست. هنگام قضاوت، به یاد حکمرانی خداوند بر همه هستی و بندگی خویشتن در محضر اوست. نامه هایش را نیز با یادکرد این حقیقت، ختم می نهد که بن مایه اسلام، توحید؛ و رمز سربلندی آن، تداوم سنت رسول خداست.

ابن عباس گفته است:

بر انگشتر علی که آن را صدقه داد، نقش بسته بود: **سُبْحَانَ مَنْ فَخْرِي بِأَنِّي لَهُ عَبْدٌ**
(منزه است خدایی که افتخار من بندگی اوست. (ابن بطریق، ۱۴۰۷: ۱۲۳)

در روایتی آمده است:

علی چهار انگشتر داشت که با آن مهر می نهاد. یاقوت به خاطر شرافتش؛ فیروزه برای پیروزی اش؛ آهن چینی برای نیروبخشی اش؛ عقیق برای خاصیت حفظ و دفع بلایش. نقش یاقوت این بود: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ**. نقش فیروزه این بود: **اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ**. آهن چینی این نقش را داشت: **الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعاً**. نقش عقیق در سه سطر چنین بود: **ما شاء الله؛ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ**. (ابن بابویه، ۱۴۰۳: ج ۱، ۱۹۹)

تصویر نقش انگشتر [آهن] چینی سرورمان علی این بود:

صعلیل همال که یعیص مال وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. (نوری، ۱۴۰۸: ج ۳، ۲۹۸)

نقش انگشتر علی **عَلِيٌّ** این بود:

عَلِيٌّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ (علی به خدا ایمان دارد). (نوری، ۱۴۰۸: ج ۳، ۳۰۲)

حضرت فاطمه زهرا **عَلَيْهَا**

نقش انگشتر حضرت زهرا **عَلَيْهَا** این بود:

أَمِنْ الْمُتَوَكِّلُونَ (توکل کنندگان، در امان هستند). (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۴۳، ۹)

امام حسن **عَلَيْهِ**

امام صادق **عَلَيْهِ** فرموده است:

در نقش انگشتر حسن و حسین، چنین نوشته شده بود: **الْحَمْدُ لِلَّهِ**. (مجلسی،

۱۳۶۲: ج ۴۳، ۲۵۸)

امام رضا **عَلَيْهِ** فرموده است:

حسن بن علی فرمود: در خواب عیسی بن مریم را دیدم و گفتم: «ای روح الله! می خواهم بر انگشترم نقشی بنگارم. بر آن، چه چیز را نقش کنم؟» گفت: «این را

نقش کن: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ. این نقش، اندوه و غم را می‌زداید.»
(شعیری، ۱۳۴)

امام حسین علیه السلام

محمد بن مسلم گفته است:

از امام صادق درباره انگشتر حسین بن علی پرسیدم و یاد کردم که شنیده‌ام آن را در زمره چیزهای دیگری که از وی ربودند، از انگشترش درآوردند. فرمود: «این گونه که می‌گویند، نیست. حسین فرزندش علی بن حسین را وصی خود قرار داد و انگشترش را در انگشت وی نهاد و امر امامتش را به وی سپرد؛ هم چنان که رسول خدا درباره امیرالمؤمنین چنین فرمود و نیز امیرالمؤمنین درباره حسن و نیز حسن درباره حسین چنین انجام دادند. سپس آن انگشتر به پدرم، پس از پدرش، و از او نیز به من رسید و اکنون نزد من است و هر جمعه آن را به دست می‌کنم و با آن نماز می‌گزارم.» روز جمعه نزد وی رفتم و دیدم که در حال نماز است. پس از نماز، دستش را به سوی من دراز نمود و در انگشترش انگشتری دیدم که نقش آن چنین بود: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُدَّةٌ لِلِقَاءِ اللَّهِ (معبودی جز الله نیست و آماده ملاقات با او هستم). فرمود: «این انگشتر جدم ابو عبدالله حسین بن علی است.» (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۴۳، ۲۴۸)

البته در این روایت، آن چه امام صادق علیه السلام نفی می‌فرماید، این است که انگشتر اصلی امام حسین علیه السلام که در شمار امانات امامت بوده و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و از او به پیشوایان معصوم دیگر رسیده، ربوده شده باشد. هم چنین روایت شده که نقش انگشتر حسین بن علی این بود: عَلِمْتُ فَأَعْمَلُ (دانستی؛ پس عمل کن). (دیلمی، ۱۴۱۲: ج ۱، ۱۵) و این سخن کوتاه، خود، رمز سعادت و دیانت است.

امام سجاد علیه السلام

بر انگشتر علی بن حسین چنین نقش بسته بود:

حَزِي وَ شَقِي قَاتِلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِي (خوار و تیره بخت گشت قاتل حسین بن علی).
(کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۳، ۹۴)

نیز در روایت دیگر آمده که نقش انگشترش چنین بود:

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ (تنها خداست که مرا توفیق می‌بخشد). (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۱۳، ۷۹)

ج ۴۶، ۱۴)

امام باقر علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرموده است:

نقش انگشتر پدرم این بود: الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعاً (تمامی عزت از آن خدا است). (طوسی، ۱۳۹۰: ج ۱، ۴۸)

امام رضا، از امام کاظم، از امام صادق علیه السلام نقل فرموده است:

نقش انگشتر پدرم محمد بن علی، این بود: ظَنِّي بِاللَّهِ حَسَنٌ وَبِالنَّبِيِّ الْمُؤْتَمَنِ وَبِالْوَصِيِّ ذِي الْمَنَنِ وَبِالْحُسَيْنِ وَالْحَسَنِ (چنان که شایسته و بایسته است، باور دارم به خداوند و نیز به پیامبر امین شمرده شده و وصی عطا بخش او و حسین و حسن). (ابن بطریق، ۱۴۰۷: ۵۲)

در این نمونه، سجع و طنین زیبای کلمات نیز رعایت گشته است تا بر جنبه زیبایی شناختی این گونه نقش ها و پوشش ها تأکید گردد.

هم چنین روایت شده که نقش انگشتر امام باقر علیه السلام این بود:

رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا (ای خدای من! مرا تنها رها نکن). (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۴۶، ۳۴۵)

امام صادق علیه السلام

یونس بن ظبیان و حفص بن غیاث گفته اند:

به امام صادق گفتیم: «فدایت شویم! آیا ناپسند است که مرد بر انگشتر خود چیزی جز نام خودش و پدرش را بنگارد؟» فرمود: «بر انگشتر من نوشته شده است: اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ (خداست آفریننده هر چیز). بر انگشتر پدرم محمد بن علی که بهترین فرد از امت محمد بود که به چشم خودم دیدم، چنین نقش بسته بود: الْعِزَّةُ لِلَّهِ. بر انگشتر علی بن حسین نوشته شده بود: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.» (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۳، ۹۲)

ابراهیم بن عبدالحمید گفته است:

معتب، در حالی که انگشتری همراه داشت، از کنارم عبور کرد. به وی گفتم: «این چیست؟» فرمود: «انگشتر امام صادق است.» آن را گرفتم تا نوشته بر آن را بخوانم. بر آن چنین نقش بسته بود: اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقَيْتِي فَقِنِي شَرَّ خَلْقِكَ (خدایا! تنها به تو اعتماد دارم. پس مرا از گزند آفریدگانت نجات بخش!) (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۳، ۹۳)

احمد بن محمد گفته است:

نزد امام رضا بودم. وی انگشتر امام صادق و امام کاظم را بیرون آورد و به ما نشان داد. بر انگشتر امام صادق چنین نقش بسته بود: أَنْتَ تُثَقِّتِي فَأَعْصِمُنِي مِنَ النَّاسِ (تو مایه اعتماد منی. پس مرا از مردم در امان دار!) و نقش انگشتر امام کاظم این بود: حَسْبِيَ اللَّهُ (خدا مرا کافی است) و تصویر یک گل و یک هلال ماه بالای آن قرار داشت. (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۳، ۹۳)

این از معدود روایاتی است که وجود تصاویری را در نگین انگشتر پیشوایان معصوم گزارش می‌کند. در برخی روایات دیگر نیز از تخت (نوری، ۱۴۰۸: ج ۸، ۳۰۴) و حیوان (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۵، ۳۷۳) در نگین انگشتر معصومان گزارش شده است. از زاویه دید زیبایی شناسانه، همین روایات کافی است تا گواهی دهد که آفرینش نقش، به طور مطلق، در شریعت اسلامی دارای کراهت یا حرمت نبوده است. در نگینی که نقش آن «حسبی الله» است، قاعدتاً چیزی که یاد خدا را بزداید یا حجاب آن باشد، راه نمی‌یابد. به عکس، نقش گل و ماه، به عنوان جلوه‌هایی از لطافت و جمال خدا، یکی در زمین و دیگری در آسمان، در مسیر «ذکر» ارزیابی می‌گردد.

نیز گزارش شده که نقش انگشتر امام صادق علیه السلام این بود: اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَعِصْمَتِي مِنَ النَّاسِ (خدا یاور من است و مرا از مردم در امان می‌دارد). برخی گفته‌اند که نقش انگشتر او این بود: أَنْتَ تُثَقِّتِي فَأَعْصِمُنِي مِنْ خَلْقِكَ (تو مایه اعتماد منی. پس مرا از آفریدگانت در امان دار!). بعضی نیز این را نقش انگشتر او دانسته‌اند: رَبِّي عَصَمَنِي مِنْ خَلْقِهِ (خداوند مرا از آفریدگانش در امان داشته است). (حلی، ۱۴۰۸: ۱۴۸) هم چنین روایت شده که نقش انگشتر وی این بود: مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ. (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۴۷، ۱۰)

امام کاظم علیه السلام

علی بن مهزیار گفته است:

نزد امام کاظم رفتم و در دستش انگشتری فیروزه با نقش "لِلَّهِ الْمُلْكُ" دیدم و به آن خیره نگریستم. فرمود: «چرا به آن خیره می‌نگری؟ این سنگی است که جبرئیل از بهشت به رسول خدا هدیه نمود و او نیز آن را به علی هدیه فرمود.» (ابن بابویه، ۱۳۶۸: ۱۷۵)

نیز روایت شده که نقش انگشتر وی این بود:

الْمُلْكُ لِلَّهِ وَحْدَهُ (حکمرانی فقط از آن خداست). (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۴۸، ۱۱)

امام رضا علیه السلام

یونس بن عبدالرحمن گفته است:

از امام رضا درباره نقش انگشتری و پدرش پرسیدم. فرمود: «نقش انگشتر من این است: مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. نقش انگشتر پدرم نیز این بود: حَسْبِيَ اللَّهُ. این همان است که من با آن ختم می‌نهادم.» (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۳، ۹۴)

هم چنین روایت شده که نقش انگشتری این بود: وَلِيَ اللَّهُ. (حلی، ۱۴۰۸: ۲۹۴) در موارد اندک، نقش انگشتر پیشوایان، معرفی خود آنان بوده و در همین موارد اندک مانند نمونه اخیر، او ولایت خود بر مؤمنان را از جانب خدا می‌داند؛ یعنی هم چنان رشته یاد و تذکر الهی برقرار است.

امام جواد علیه السلام

نقش انگشتر امام جواد این بود:

نِعْمَ الْقَادِرُ اللَّهُ (نیکو توانایی است خدا). (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۵، ۱۵)

امام هادی علیه السلام

نقش انگشتر امام هادی علیه السلام این بود:

اللَّهُ رَبِّي وَهُوَ عِزَّتِي مِنْ خَلْقِهِ (الله خداوند من است و او مرا از آفریدگانش در امان می‌دارد). (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۵، ۱۱۶)

نیز نقش انگشتری چنین گزارش شده است:

حِفْظُ الْعُهُودِ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُعْبُودِ (وفا به پیمان، از اخلاق خدای معبود است). (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۵، ۱۱۷)

جای تأمل است که در این جا از عهدها یاد شده است. البته عهدهای میان خود آدمیان با یکدیگر، محترم است و باید به آن وفادار بود؛ اما مهم‌ترین عهد که در این جا نیز بی‌شک در رأس همه پیمان‌هاست، عهد عبودیت انسان با خداوند خویش است و این جا نیز بر یادآوری آن عهد دیرین تأکید شده است.

امام حسن عسکری علیه السلام

نقش انگشتر امام عسکری علیه السلام این بود:

سُبْحَانَ مَنْ لَّهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (منزه است کسی که کلیدهای آسمان‌ها و زمین از آن اوست). (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۵۰، ۲۳۸)

نیز روایت شده که نقش انگشترش این بود:

أَنَا اللَّهُ شَهِيدٌ (منم الله که [بر همه جهان هستی] گواه هستم). (مجلسی، ۱۳۶۲: ج ۵۰، ۲۳۸)

امام زمان حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشريف

نقش انگشتر حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشريف چنین است:

أنا حجة الله وخالصته (من حجت خدا و راهنمای ویژه از جانب او هستم). (یزدی حائری، ۱۴۲۲: ج ۱، ۴۲۸؛ نوری، ۱۳۸۴: ج ۱، ۱۰۱)

نقش دیگری که برای نگین ایشان ذکر شده، این است: انا حجة الله. (قمی، ۱۳۷۹: ج ۳، ۱۹۷۵) حجت، یعنی دلیل و راهنمایی که بر همگان غلبه دارد و همه در سیطره هدایت او، حقیقت را می‌یابند. امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف تداوم بخش آن ذکر مستمر است که دوران غیبتش رمز و نشانی از پرده‌های حیرت و جست‌وجوی حقیقت پشت حجاب است. ظهور و حضور وی، تجلی حقیقت ناب است که آن ذکر را به عنوان حجتی غالب بر همگان هویدا می‌سازد و پرده‌های گمگشتگی و غیاب حقیقت را کنار می‌زند. تعبیر «خالصة» تداعی گره‌مین تذکر مخصوص و ویژه است؛ تذکر و ذکر که خاتم همه ذکرهاست و حجاب‌های غفلت را یکسره از پیش دیدگان حقیقت جویان برمی‌دارد.

البته این، نشان انگشتر مخصوص ایشان است. جزاین، میراث انبیاء نیز با او همراه است (خصیعی، ۱۴۱۹: ۴۰۴)، از جمله انگشتر پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله که به یکایک امامان به ارث رسیده و اکنون نزد ایشان است و نیز میراث‌هایی هم چون خاتم سلیمان. (ابن بابویه، ۱۴۱۱: ج ۲، ۳۷۷؛ نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۳۹؛ ابن طاووس، ۱۳۹۸: ۱۰۰)

نتیجه‌گیری

هرگونه آرایه و زینت که در جامعه ایمانی به کار گرفته می‌شود، در نگرش کلان زیبایی‌شناختی، یادآور حقیقت معنوی توحیدی است. از این رو، می‌توان «ذکر» را درون‌مایه زینت در منظر دینی دانست. ذکر، یعنی یادآوری مستمر و پیوسته‌ی هدفی که انسان مؤمن پیش‌رو دارد و تذکر این حقیقت که مسیر صیوروت او به سوی کمال مطلق

است. این درونمایه، در سنت پیشوایان معصوم، از جمله انگشترهای ایشان، تجلی یافته است. خواه در شکل و ساختار و رنگ و جنس و فرم، و خواه در نگاشته‌هایی که به عنوان نقش نگین در این انگشترها به چشم می‌خورد، می‌توان یادآوری پیوسته صیورورت به سوی آن حقیقت یگانه توحیدی را دریافت. این یادآوری در مواردی از این دست، تجلی یافته است: الوهیت خداوند و صفات وی؛ رابطه عبودیت بنده با خدا؛ ترسیم طریق وصول و تقرب به خداوند؛ ستایش بندگان خوب خدا و نکوهش زشت‌سیرتان. از همین روست که حتی در یک نمونه از این نقش‌ها، برخلاف نقش خاتم حاکمان و دنیاداران، نشانی از تبختر و تکبر و نازیدن به مقام و شوکت دنیایی، یافت نمی‌شود.



منابع

- ابن اثير، مبارك بن محمد، *النهاية في غريب الحديث والاثار*، قم، اسماعيليان، ۱۳۶۷.
- _____، *جامع الاصول في احاديث الرسول*، دمشق، مكتبة الحوانى / مكتبة دارالبيان، ۱۳۹۴ق.
- ابن اشعث، محمد بن محمد، *الجعفریات (الاشعثيات)*، تهران، مكتبة نينوى الحديثية، بى تا.
- ابن بابويه، محمد بن على، *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، قم، رضى، ۱۳۶۸.
- _____، *الخصال*، قم، جامعه مدرسين، ۱۴۰۳ق.
- _____، *كمال الدين و تمام النعمة*، قم، جامعه مدرسين، ۱۴۱۱ق.
- _____، *من لا يحضره الفقيه*، قم، دفتر انتشارات اسلامى، ۱۴۱۳ق.
- ابن بطريق، يحيى، *عمدة عيون صحاح الاخبار في مناقب امام الابرار*، قم، جامعه مدرسين، ۱۴۰۷ق.
- ابن شهر آشوب، محمد بن على، *معالم العلماء، تصحيح: محمد صادق بحر العلوم، نجف اشرف، المطبعة الحيدرية، بى تا.*
- ابن طاوس، رضى الدين، *الملاحم والفتن في ظهور الغائب المنتظر*، قم، منشورات الرضى، ۱۳۹۸ق.
- ابن فارس، احمد بن فارس، *معجم مقاييس اللغة*، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، ۱۴۰۴ق.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، *لسان العرب*، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۴ق.
- ازدى، عبدالله بن محمد، *كتاب الماء*، تهران، مؤسسه مطالعات تاريخ پزشكى، بى تا.
- امينى، عبدالحسين، *الغدیر، تهران، بنياد بعثت*، ۱۳۹۱.
- بارت، رولان، *اسطوره امروز، ترجمه: شيرين دخت دقيقيان*، تهران، مركز، ۱۳۷۵.
- بحراني، سيدهاشم، *البرهان في تفسير القرآن*، بيروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۳ق.
- _____، *مدينة معاجز الائمة اثنى عشر ودلائل الحجج على البشر*، قم، مؤسسه المعارف الاسلامية، ۱۴۱۳ق.
- تميمى، محمد بن خليفه، *محمد بن عثمان بن ابى شيبه و كتابه العرش*، رياض، مكتبة الرشد، ۱۴۱۸ق.
- حر عاملى، محمد بن حسن، *تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة*، قم، مؤسسه

- آل البيت عليه السلام، ۱۴۱۴ق.
- حلی، علی بن یوسف، *العدد القویة لدفع المخاوف اليومية*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.
 - حمیری، عبدالله بن جعفر، *قرب الاسناد*، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۱۴۱۳ق.
 - خصیبی، حسین بن حمدان، *الهدایة الكبرى*، بیروت، البلاغ، ۱۴۱۹ق.
 - دیلمی، حسن بن محمد، *ارشاد القلوب*، قم، رضی، ۱۴۱۲ق.
 - _____، *اعلام الدین فی صفات المؤمنین*، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۱۴۰۸ق.
 - راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات الفاظ القرآن*، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
 - رشید رضا، محمد، *تفسیر المنار*، مصر، دارالمنار، ۱۳۶۷ق.
 - رهنورد، زهرا، «مطالعات میان رشته‌ای: حکمت خالده و تأویلی جدید از هنر اسلامی»، *نشریه سخن سمت*، تهران، ۱۳۸۰.
 - زبیدی، محمد مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
 - زمخشری، محمود بن عمر، *أساس البلاغة*، بیروت، دارصادر، ۱۹۷۹م.
 - سید قطب، *فی ظلال القرآن*، قاهره، دارالشروق، ۱۴۲۵ق.
 - شعیری، محمد بن محمد، *جامع الاخبار*، نجف، مطبعة حیدریه، بی تا.
 - صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، *المحیط فی اللغة*، بیروت، عالم الكتاب، ۱۴۱۴ق.
 - طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
 - طریحی، فخرالدین بن محمد، *مجمع البحرین*، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵.
 - طوسی، محمد بن حسن، *الاستبصار فی ما اختلف من الاخبار*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق.
 - _____، *الامالی*، قم، دارالثقافة، ۱۴۱۴ق.
 - _____، *تهذیب الأحکام*، تحقیق: خراسان، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
 - فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، قم، هجرت، ۱۴۰۹ق.
 - فیومی، احمد بن محمد، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير*، قم، دارالهجرة، ۱۴۱۴ق.
 - قمی، عباس، *منتهی الآمال*، قم، دلیل ما، ۱۳۷۹.

- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۹ق.
- کوپر، جی.سی، فرهنگ مصورنماهای سنتی، ترجمه: ملیحه کرباسیان، تهران، فرشاد، ۱۳۷۹.
- لاهیجی، محمد، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تهران، زوار، ۱۳۷۸.
- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲.
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران، صدرا، ۱۳۷۷.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، صدوق، ۱۳۹۷ق.
- نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق.
- _____، النجم الثاقب فی أحوال الإمام الغائب، قم، نشر مسجد جمکران، ۱۳۸۴.
- یزدی حایری، علی، الزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب، تصحیح: علی عاشور، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ۱۴۲۲ق.
- یونگ، کارل گوستاو، انسان و سمبول هایش، ترجمه: محمود سلطانی، تهران، جامی، ۱۳۷۸.
- Herbert S.Zim (1965), Rocks and minerals, Golden Press.

